

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

فلسفه اخلاق کارگاه

اخلاق فضیلت: بپای نو، شالوده‌ای کهن



سرکار خانم دکتر

زهرا خزاعی

عضو هیات علمی دانشکده الهیات دانشگاه قم

معرفی کتاب «اخلاق فضیلت» نوشته زهرا خزاعی

توسعه: حامد مرتضی



زمان: یکشنبه ۲۳ آبان ماه. ساعت ۱۶

مکان: قم. بلوار محمدامین (ص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۱۰۰۰۹۱۳۷۵۴۷۳۰۷ پیامک فرمایید.



www.Telegram.me/EthicHouse

خانه اخلاق پژوهان جوان

www.EthicsHouse.ir



کارگاه فلسفه اخلاق. جلسه ۲۶

اخلاق فضیلت، بیان نو، شالوده‌های کهن؛ دکتر زهرا خزاعی

به قلم: مریم قاسمی

چکیده:

معرفت‌شناسی فضیلت سعی می‌کند همان رویکرد غالب در اخلاق فضیلت را در حوزه‌ی معرفت‌شناسی نیز به کار بندد. این نگرش در تقابل با معرفت‌شناسی تحلیلی مطرح شد و در آن بر فاعل محوری به جای باور محوری تأکید می‌شود. به باور این گروه تنها اگر معرفت از طریق فضایل معرفتی حاصل شود صحیح است، همان گونه که فیلسوفان اخلاق فضیلت، درستی عمل را در گرو فضایل اخلاقی فاعل می‌دانستند، اما پرسش اصلی این است اگر قرار باشد فضیلت در حوزه اخلاق و معرفت‌شناسی مبنا شود، به چه معناست؟ و چه حوزه‌های را شامل می‌شود؟ در واقع می‌خواهیم مبنا بودن فضیلت را در دو حوزه اخلاق و معرفت‌شناسی توضیح بدهیم. آنچه در متن می‌خوانید خلاصه‌ی از پاسخ دکتر زهرا خزاعی به این سؤال است که فضیلت را در سه حوزه معناشناختی، معرفت‌شناختی و انگیزشی به عنوان مبنا قرار می‌گیرد.

فضیلت می‌تواند مبنای اخلاق در سه حوزه معناشناختی، معرفت‌شناختی و انگیزشی قرار گیرد.

انواع نظریه‌های اخلاقی و ویژگی آن‌ها

بحثی که امروز قرار است در خدمتتان باشم، اخلاق فضیلت است با عنوان "اخلاق فضیلت؛ بیانی نو، شالوده‌ای کهن". با توجه به اینکه فضیلت امروزه در دو حوزه اخلاق و معرفت‌شناسی به عنوان مبنا مطرح است ضمن بحث به این مهم

خواهیم پرداخت که اگر قرار باشد فضیلت در دو حوزه اخلاق و معرفت شناسی بخواهد مبنا باشد به چه معناست و چه حوزه‌هایی را شامل می‌شود.

اخلاق نتیجه‌گرائی، معیار اخلاقی را نتیجه خوب برمی‌شمارد. اخلاق وظیفه‌گرائی معیار اخلاقی را مطابق با وظائف می‌داند و اخلاق فضیلت معیار اخلاقی را فضیلت قرار می‌دهد.

با توجه به این که اخلاق فضیلت به لحاظ

تاریخی نسبت به معرفت‌شناسی فضیلت سابقه دارد و به یک معنا معرفت‌شناسی، بر اساس اخلاق فضیلت، به عنوان یک نظریه معرفتی تبیین یا پایه‌ریزی شده، ابتدا وارد اخلاق فضیلت می‌شوم، کلیاتی در مورد آن می‌گویم، سپس وارد معرفت‌شناسی فضیلت می‌شوم.

اولین بحثی را که باید مطرح کنم این است که اخلاق فضیلت به عنوان یک نظریه هنجاری چگونه از دیگر نظریه‌های هنجاری متمایز می‌شود. به این معنا که اخلاق فضیلت چه عوامل، ممیزه‌ها و ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر نظریه‌های هنجاری متمایز می‌کند.

در حوزه اخلاق، پژوهش‌های اخلاقی را به دو شاخه هنجاری^۱ و فرااخلاق^۲ تقسیم می‌کنیم. مهمترین موضوعی که زیرمجموعه اخلاق هنجاری قرار می‌گیرد، بحث از نظریه‌های هنجاری است. فیلسوفان، نظریه‌های هنجاری را به سه دسته مهم وظیفه‌گرائی^۳، نتیجه‌گرائی^۴ و اخلاق فضیلت^۵ تقسیم می‌کنند.

به عنوان نقطه شروع، اولین تمایزی که بین اخلاق فضیلت و دو نظریه غایت‌گرائی و وظیفه‌گرائی مطرح می‌کنیم، توجه به معیار اخلاقی است که در این سه نظریه مطرح شده است و هر کدام معیار متفاوتی بیان کردند. اخلاق نتیجه‌گرائی همان‌طور که از عنوانش مشخص است، معیار فعل اخلاقی را نتیجه خوب می‌داند و فعل اخلاقی را فعلی می‌دانند که بهترین نتیجه را برای بیشترین افراد داشته باشد. با توجه به مهم‌ترین و مشهورترین تقریر نتیجه‌گرائی که

^۱ . normative ethics

^۲ . meta-ethics.

^۳ .Deontology

^۴ . Utilitarianism.

^۵ . Virtue Ethics.

سودگرائی است، فعل خوب یا فعل اخلاقی را فعلی می‌دانند که بیشترین سود را برای بیشترین افراد به دنبال داشته باشد.

اخلاق وظیفه‌گرائی را اگر بخواهید با توجه به معیار تعریف کنید، فعل اخلاقی و درست فعلی است که مطابق با **وظائف انجام** شود یا به قول کانت مطابق با وظایف به انگیزه اطاعت از قانون انجام شود.

اما اخلاق فضیلت، معیار اخلاقی بودن فاعل و به تبع آن فعل اخلاقی را **فضیلت** قرار می‌دهد. به عبارت دیگر اگر قرار باشد به ارزیابی فاعل یا فعل اخلاقی یا حتی تشخیص فعل اخلاقی بپردازیم، معیار را فضیلت قرار می‌دهند.

اما اجازه دهید برای این که بحثم دقیق‌تر باشد، دو نظریه را یکطرف و اخلاق فضیلت را طرف دیگر قرار دهم و به کمک سه ویژگی خیلی مهم که برای توضیح مطلبم مفید است، بحث مبنا بودن را پیش ببرم.

ویژگی این سه دیدگاه عبارتند از:

الف) وقتی اخلاق فضیلت را در مقایسه با دو نظریه دیگر قرار می‌دهیم، می‌بینیم که نتیجه‌گرائی و وظیفه‌گرائی دو نظریه **عمل محور** هستند. به این معنا که هر دو بر عمل اخلاقی یا فعل اخلاقی متمرکز شدند و وقتی معیار ارائه می‌کنند، معیار فعل اخلاقی را پیشنهاد می‌دهند، اما اخلاق فضیلت نقطه شروع یا نقطه‌ای که بر آن تمرکز می‌کند، فاعل اخلاقی است و معتقد است تا زمانی که ما فاعل اخلاقی را اصلاح و تربیت نکنیم، نمی‌توانیم بحث از فعل اخلاقی کنیم؛ یعنی ارزیابی‌ها و تعریف فعل اخلاقی بعد از آن است که ما وضعیت و تکلیف فاعل اخلاقی را مشخص کرده باشیم و فاعل اخلاقی را تربیت کرده باشیم.

در واقع اخلاق فضیلت این نگاه را دارد که ما نمی‌توانیم فعل و فاعل را جدای از هم ببینیم و از هم جدا کنیم. اگر می‌خواهید در مورد فعل صحبت کنید با توجه به این که فاعل فعل را انجام داده در ابتدا باید به ارزیابی فاعل اخلاقی پرداخت. چون ویژگی‌های مهمی که براساس آن خوبی فاعل مشخص می‌شود فضائل هستند لذا اخلاق فضیلت این را به عنوان نقطه تمرکز و نقطه شروع قرار می‌دهد

با توجه به این نکته، اخلاق فضیلت را نظریه‌ای فاعل محور، و دو نظریه دیگر (نتیجه‌گرائی و وظیفه‌گرائی) را نظریه عمل محور تلقی می‌کنند.

براساس این تفاوت، سؤال مهم برای اخلاق فضیلتی ها این است که من چگونه فردی باید باشم؟ چگونه زندگی کنم؟ که در واقع سوال از این است که من چه ویژگی‌هایی باید داشته باشم که فردی اخلاقی تلقی شوم و زندگی ام اخلاقی باشد؟ اما در دو نظریه قبلی سؤال این است که من چه فعلی را باید انجام بدهم؟

ب) ویژگی دوم این است که اخلاق فضیلت بیشتر واژگان ارزشی را در نظریه‌اش به کار می‌برد. مثل خوب، بد، یا واژه‌های چاق و ستبر مانند صداقت، عدالت که در مورد فضائل هستند را به کار می‌برد، بیشتر در مورد عمل خوب، عمل عادلانه و فاعل خوب صحبت می‌کند، اما در نقطه شروعش صحبتی از باید و الزامات اخلاقی نمی‌کند. اما در دو نظریه قبلی مهمترین واژگانی که به کار می‌برند، مفاهیم الزامی هستند. یعنی چه کاری را باید انجام بدهم؟ چه کاری را ملزم هستم انجام بدهم؟ چه کاری را وظیفه دارم انجام بدهم؟ که به این ها اصطلاحاً واژگان الزامی می‌گویند.

ج) تفاوت سوم این است که در دو نظریه نتیجه‌گرائی و وظیفه‌گرائی وقتی می‌خواهند در مورد تفکر اخلاقی صحبت کنند یعنی به ارزیابی اخلاقی دست بزنند یا به شناخت اخلاقی برسند و تصمیم‌گیری اخلاقی کنند، معتقدند که ما یک مجموعه از قواعد و اصول اخلاقی داریم که بر اساس این قواعد و اصول تشخیص می‌دهیم و تعیین می‌کنیم که چه فعلی درست است و چه فعلی غلط است. در مجموع براساس قواعد و اصول تصمیم‌گیری‌های اخلاقی یا داوری در باره رفتار دیگران صورت می‌گیرد. این همان دیدگاهی است که در فرااخلاق به دیدگاه عام‌گرایی یا اصول‌گرایی مشهور است؛ یعنی ما یک سری اصول و قواعد کلی داریم که وقتی در شرایط قرار می‌گیریم براساس این اصول و شرایط تصمیم‌گیری اخلاقی می‌کنیم.

اما اخلاق فضیلتی‌ها حداقل در ابتدا اعتقادی به این قواعد و اصول ندارند. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس تصریح می‌کند که فرق اخلاق با ریاضیات در این است که در ریاضیات قواعد و اصول ثابت داریم اما در اخلاق نداریم. فاعل در شرایط که قرار می‌گیرد، مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم می‌دهند و کمک می‌کند تا تصمیم بگیرد چه کاری را باید انجام بدهد یا ندهد. بخشی از شرایط مورد نظر ارسطو به فاعل برمی‌گردد که داشتن ویژگی‌ها یا توانایی‌های خاص ذهنی و اخلاقی لازم برای تشخیص است و بخشی به شرایط بیرونی. مهم این است که قواعد کلی از پیش تعیین کننده‌ای وجود ندارد که همه افراد با تمسک به آن بتوانند وظیفه خود را تشخیص دهند.

به هر حال در اخلاق فضیلت چه شما قائل باشید که قواعد هم نقش دارند (مثل دیدگاه کثرت‌گرایانه هرست هاوس^۶) یا بگویید هیچ نقشی ندارد، حرف اول را فضائل و فاعل اخلاقی می‌زند. یعنی کسی که دارای فضائل است، به خاطر آن فضایل اخلاقی و عقلانی که دارد، در شرایطی که قرار بگیرد، می‌تواند تصمیم بگیرد که چه کاری را انجام بدهد و چه کاری را انجام ندهد.

«فضیلت» بهترین مبنا در حوزه اخلاق است

به لحاظ تاریخی خیلی وارد بحث اخلاق فضیلت نمی‌شوم؛ چون سابقه دیرینه دارد. از ارسطو و سقراط و افلاطون بگیرد تا زمان دوران قرون وسطی و بعد دوران مدرن که دوره غفلت از اخلاق فضیلت است. تا سال ۱۹۵۸ که خانم آنسکوم^۷ مقاله به «فلسفه اخلاق مدرن»^۸ می‌نویسد و در مقاله‌اش مدعی می‌شود که نظریه‌های اخلاقی که در دوران مدرن بر فضای غرب حاکم بودند، ناکارآمد هستند و نمی‌توانند مشکلات اخلاقی را حل کنند. وی پس از نقد دیگر نظریه‌ها مدعی می‌شود تنها راه ما برای اصلاح و نجات این است که به اخلاق فضیلت برگردیم. بعد از آنسکوم، هرست هاوس کتاب و مقالاتی در این زمینه می‌نویسد. فیلیپ فوت^۹ کتاب «در جستجوی فضیلت» را می‌نویسد، پینکافس^{۱۰} کتابش را می‌نویسد، اسلوت^{۱۱} کتاب «اخلاق مراقبت»^{۱۲} و مقالات متعددی می‌نویسد و دیگران که همگی سعی می‌کنند از فضیلت و جایگاه آن در اخلاق حمایت کنند.

در مجموع، وقتی به تاریخ نگاه می‌کنید، می‌بینید از ابتدا تا به امروزی که اخلاق فضیلت بسیار مورد توجه قرار گرفته و کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده، علی‌رغم این که همه اینها یک نگاه مثبت به فضیلت داشتند و ادعا دارند که اگر فضیلت را به عنوان مبنای اخلاقی بدانید، بسیاری از مشکلات بشریت حل می‌شود. اینها از تعریف فضیلت و از جایگاه فضیلت و نه بقیه مباحثی که در حوزه اخلاق فضیلت مطرح می‌شود، تقریر واحد و یکسانی ندارند. اما در عین حال آن چیزی که به این دیدگاه‌ها وحدت می‌بخشد، این است که همه به هر حال اعتقاد به این دارند که «فضیلت» بهترین و تنها مبنای است که می‌تواند مبنای اخلاق قرار بگیرد.

⁶ Hursthouse, R.

⁷ Anscombe, G.E.M

⁸ Modern moral philosophy.

⁹ Foot, ph.

¹⁰ Pincoffs E.

¹¹ Slote, M.

¹² In ethics of care and empathy.

در اینکه «فضیلت» می‌تواند مبنای اخلاق قرار بگیرد نیز رویکردهای متفاوتی وجود دارد:

رویکرد اول، «غایت‌گرایی» است. فیلسوفانی مثل ارسطو و نوارسطوئیان، هرست هاوس، مک‌اینتایر^{۱۳} و دیگران از این دیدگاه حمایت کردند. مطابق دیدگاه غایت‌گرایی در واقع انسان همانند سایر موجودات غایتی در زندگی دارد که می‌خواهد به این غایت دست پیدا کند. تنها راه رسیدن به این غایت، کسب فضائل است تا بتواند زندگی فضیلت‌مندانه‌ای داشته باشد.

پس فضیلت در این جا برای داشتن زندگی خوب یا زندگی اخلاقی یا اودایمونیا یا رسیدن به سعادت لازم و ضروری است. بدون این فضائل نمی‌توان به زندگی اخلاقی دست پیدا کرد.

رویکرد دوم، رویکرد «فاعل‌مبنا» است که مایکل استوت مطرح می‌کند. مایکل اسلوت دیدگاه خود را فاعل‌مبنا می‌خواند به این معنا که معتقد است مبنای اخلاق، فاعل است و با توجه به این ویژگی معتقد است دیدگاهش با دیدگاه ارسطو و بقیه متفاوت است، دیدگاه خود را فاعل‌مبنا می‌خواند و دیدگاه ارسطو را فاعل‌محور می‌خواند؛ چون معتقد است اگر فاعلی، فاعلی اخلاقی باشد و این فعل را انجام بدهد، فعل درستی است اما تعریفی که از فاعل اخلاقی می‌کند، فاعلی است که دارای انگیزه‌های خوب است. یعنی از دیدگاه مایکل استوت آن مؤلفه اصلی که باید در فاعل وجود داشته باشد، تا این فعل، فعل اخلاقی و درستی باشد، **ویژگی‌های اخلاقی** است که مصداق‌های این انگیزه اخلاقی را معرفی می‌کند. او در کتاب *اخلاق از روی انگیزه*^{۱۴} در مورد نیکوکاری، مراقبت، عشق ورزیدن توضیح می‌دهد.

بنابراین، از نظر ایشان اگر قرار باشد فاعلی انگیزه خوبی نداشته باشد، فعل هر چند در ظاهر و خارج انجام بدهد، باز فعل، فعل اخلاقی نخواهد بود. حال در اینجا ارتباطی برقرار است میان انگیزه خوب و فاعلی که دارای فضیلت است، معنایش این است که فاعلی که دارای فضیلت است می‌تواند انگیزه‌های خوب داشته باشد و فاعلی که انگیزه‌های خوب دارد، در زمان انجام فعل، اگر فعلش از روی انگیزه خوب باشد اخلاقی است در غیر این صورت اخلاقی نیست.

¹³ Macintyre, A.

¹⁴ *Morals from motives.*

رویکرد سوم، رویکرد فضیلت محوری محض است در مقابل رویکرد کثرت گرایانه. این رویکرد اشاره به این ویژگی دارد که به عنوان ممیزه اخلاق فضیلت از سایر نظریه‌ها من اشاره‌ای کردم و آن این است که آیا در معرفت‌شناسی اخلاقی ما قواعد و اصول داریم که براساس آن تصمیم بگیریم که چه کاری درست است و چه کاری غلط، یا نداریم و آیا نیاز داریم یا نیازی نداریم.

برخی دیدگاه فضیلت محوری محض را قبول کردند و مدعی هستند که به هیچ عنوان قواعد و اصول وجود ندارد و بعضی معتقدند اصلاً نیازی نداریم به قواعد و اصول. و بعضی‌ها هم معتقدند که فضائل و قواعد را در کنار هم می‌توانیم داشته باشیم، قواعد در واقع برآمده از فضائل هستند که دیدگاه کثرت گرایانه هرست هاوس هست که در مقابل این دیدگاه قرار می‌گیرد. پس این رویکرد اهمیتش در حوزه معرفت‌شناسی خود را نشان می‌دهد.

چهارمین رویکردی که به آن اشاره شد در واقع ناظر به این است که ما سؤال کنیم آیا اخلاق فضیلت به عنوان یک نظریه اخلاقی مستقل از سایر نظریه‌های اخلاقی است یا اینکه نمی‌توان آن را به عنوان یک نظریه تلقی کنیم، اینجا باز اختلاف وجود دارد.

بعضی آن را به عنوان یک نظریه مستقل لحاظ می‌کنند. لذا به عنوان یک نظریه که تمام آن وظائفی که باید داشته باشد را ادعا می‌کنند که باید آن وظائف را داشته باشد و براساس آن تبیین می‌کنند. و بعضی‌ها هم اعتقاد دارند هر چند بحث از فضائل خوب است و لازم است و نقش مهمی در زندگی ما دارند اما این امکان وجود ندارد که یک نظریه براساس فضائل تبیین کنیم.

پس این ۴ رویکرد مهم، مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی بودند که عبارتند از: غایت گرایی، فاعل مبنا در مقابل فعل محور، فضیلت گرایی محض در مقابل کثرت گرایی و اخلاق فضیلت به عنوان یک نظریه اخلاقی یا به عنوان یک نظریه اخلاقی تلقی نشود.

تعریف فضیلت از منظر ارسطو

فیلسوفان، فضیلت را به صورت‌های مختلفی تعریف کرده‌اند. این تفاوت گاهی انقدر زیاد است که تعجب‌برانگیز است که آیا مصداق فضیلت را تعریف می‌کنند یا نه. بعضی فضیلت را به عنوان یک ملکه نفسانی می‌دانند مانند ارسطو

و ارسطوئیان، بعضی به عنوان ملکه ذهنی و معرفتی تعریف می کنند مانند سقراط، برخی ملکه انگیزشی می دانند مانند اسلوت و هیوم، برخی آن را ملکه اصلاح گر می دانند مانند فیلیپا فو و الی آخر.

پس تعاریف مختلفی وجود دارد. در این جلسه به تعریف ارسطو اشاره خواهم کرد. به این خاطر که این تعریف در حوزه معرفت شناسی و انگیزشی تعیین کننده است.

ارسطو، **فضیلت** را به صورت یک **ملکه نفسانی** تعریف می کند. به این معنا که فضیلت نه از سنخ احساسات و نه از سنخ فعل و عمل است، بلکه یک ملکه نفسانی و حالات ثابت و راسخی در من است که حد وسط بین افراط و تفریط قرار دارد. اگر کسی این فضائل را داشته باشد، این تعادل به این معناست که احساسات و عواطفش در حالت تعادل هستند، این تعادل به این معنا است که می تواند درست فکر کند، درست احساس کند و در نهایت می تواند افعال درستی را در خارج انجام بدهد. پس همه چیز به این تعادل روحی برمی گردد.

این تعادل احساسات و عواطف فضائل معرفتی هستند که اگر شما اینها را داشته باشید، به نظر ارسطو یک انسان تربیت شده و اصلاح شده و دارای فضائل باشید، طبیعتاً هم در حوزه معرفتی می توانید تصمیم درست بگیرید و هم در حوزه رفتاری بیرونی افعالی را انجام بدهید. پس چنین فردی است که می تواند فعل اخلاقی و فعل درست را انجام بدهد.

من تا اینجا تفاوت اخلاق فضیلت را با بقیه نظریه ها خدمت شما گفتم، سه آیت مهم (فاعل محوری، عدم اعتقاد به اصول و ...) را اشاره کردم، سپس به رویکردها اشاره کردم، سپس به این اشاره کردم که فضیلت تعاریف مختلفی دارد و مهم ترین تعریفی که متوجه فیلسوفان قرار دارد، تعریف ارسطو است و اشاره مختصری کردم به تعریف فضیلت.

چگونه فضیلت در اخلاق می تواند مبنا قرار بگیرد؟

فضیلت در سه حوزه می تواند مبنای اخلاق تلقی شود: در حوزه معناشناختی، معرفتی شناختی و انگیزشی.

فضلیت در حوزه معناشناختی؛ اگر فضلیت را مؤلفه‌ای قرار بدهید که مفاهیم دیگر مثل عمل درست یا حتی معنای الزام را براین اساس تعریف کنید، مهمترین اتفاقی که می‌افتد، این است که تعریف عمل درست در تعاریف فیلسوفان اخلاق براساس فضلیت خواهد بود. حتی بعضی‌ها مثل زاگزبسکی^{۱۵} و اسلوت در کتاب‌های‌شان وظیفه و الزام و بقیه مفاهیم را براساس مفهوم فضلیت تعریف کردند.

فضلیت در حوزه معرفت‌شناسی؛ شناخت و تشخیص‌های اخلاقی بدون فضائل ممکن نیست، لذا می‌تواند جایگزین اصول شود یا به کمک اصول آید. در نتیجه معنا این می‌شود تا زمانی که فاعل دارای فضائل نباشد و بقیه شرایط را نداشته باشد، نمی‌تواند تشخیص اخلاقی بدهد.

فضلیت در حوزه انگیزشی؛ امروزه این رویکرد اهمیت بسیاری دارد و در روانشناسی اخلاقی هم مطرح است، در حوزه روانشناسی اخلاقی بحثی که مطرح می‌شود این است که آیا دلایلی مانند باور و میل تا چه میزان می‌توانند برانگیزاننده باشند تا فعل اخلاقی را انجام دهید و تا چه میزان علت انجام فعل اخلاقی هستند. همه بحث‌هایی که در مورد باور و میل مطرح می‌شود در حوزه اخلاق فضیلت، در مورد خود فضیلت مطرح است، به این معنا که فضائل اخلاقی و در حوزه معرفت‌شناسی، فضائل معرفتی،

ارسطو، فضلیت را به صورت یک ملکه نفسانی تعریف میکند. به این معنا که فضلیت نه از نسخ احساسات و نه از نسخ فعل و عمل است.

تا چه میزان می‌توانند فاعل را برانگیزانند تا این فاعل فعل را انجام دهد و بعد از برانگیختن تا چه میزان می‌تواند علت انجام عمل درست شود، یعنی دلیل و علت باشند برای انجام فعل اخلاقی.

در حوزه معناشناختی سه تعریف اشاره شد: یک تعریفی که هرست هاوس ارائه می‌کند که در کتاب on virtue ethics عمل درست را عملی می‌داند که فاعل فضیلت‌مند در شرایط خاص انجام می‌دهد. با این قید که فاعل باید این فضائل را داشته باشد تا در شرایط خاص که قرار می‌گیرد، انجام دهد. اسلوت اشاره می‌کند که فعل درست فعلی است که فاعلی که دارای انگیزه‌های خوب است، آن را انجام دهد. اباز انگیزه‌ها را به یک معنا به فضلیت برگشت می‌دهد.

¹⁵ Zagzebeski, L. T.

تعریف بعدی تعریف زگزیسکی است که عمل درست را عملی می‌داند که الگوهای اخلاقی انجام می‌دهند. در مقاله «اخلاق فضیلت الگومدارانه»^{۱۶} می‌نویسد که مبنای اخلاق نه مفهوم فضیلت است و نه بقیه مفاهیمی که دیگران گفتند. بلکه الگوهای اخلاقی هستند و سعی می‌کند تمام تعاریف را از جمله الزام، وظیفه و فایده را و حتی مفهوم فضیلت را براساس الگوی اخلاقی تعریف کند.

در حوزه معرفت شناختی در اخلاق فضیلت من به دو مورد اشاره کردم: یکی نقش حکمت عملی در اخلاق فضیلت است که بسیار مهم است. و ارتباطی که فیلسوفان بین حکمت عملی و فضائل اخلاقی مطرح می‌کنند و معتقد هستند که فاعل اگر فضائل اخلاقی را داشته باشد و حکمت عملی را هم داشته باشد، توانائی این را دارد که تشخیص دهد در شرایط خاص فعل اخلاقی کدام است و معتقد هستند نه فضائل اخلاقی بدون حکمت عملی وجود پیدا می‌کند و نه حکمت عملی بدون فضائل اخلاقی وجود پیدا می‌کند. اینها با هم شدت و ضعف پیدا می‌کنند و این برای کسی که اعتقاد به این دیدگاه دارد، مهم است؛ چون وجود مجموعه فضائل باعث می‌شود که احساسات و عواطف انسان تعادل پیدا کند.

تعادل احساسات و عواطف هم به این معناست که اجازه نمی‌دهد عوامل درونی و بیرونی منفی مثل امیال یا هر کدام از عوامل چه معرفتی و غیر معرفتی روی شناخت تأثیر می‌گذارد و باعث شود که در موقعیت نتواند تصمیم درست بگیرد؛ پس تعادل احساسات و عواطف باعث می‌شود که توانائی عقل عملی بالا برود و حکمت عملی افزایش و رشد پیدا کند. در مجموع آدمی که به این صورت تکامل پیدا کرده و تربیت شده به واسطه مجموع فضائل است که می‌تواند در آن موقعیت تصمیم‌های درستی بگیرد، علاوه بر موارد جزئی که ارسطو اشاره می‌کند مانند تجربه‌ای که حکیم باید داشته باشد و الی آخر.

مورد دوم که اهمیت زیادی در اخلاق فضیلت دارد، بحث از **قدیسان اخلاقی** است. قدیسان یا الگوهای اخلاقی زمانی مطرح می‌شوند که فاعل خودش هنوز به آن حد حکمت نرسیده که بتواند درست یا نادرست‌های اخلاقی را تشخیص بدهد. از این رو، به الگوهای اخلاقی مراجعه می‌کند. الگوهای اخلاقی درواقع همان انسان‌های حکیم و تربیت شده‌ای هستند که توانائی این را دارند که در شرایط بتوانند تصمیم‌های درست بگیرند یا ارزیابی یا داورهای درستی داشته باشند.

¹⁶ Exemplarist virtue theory.

در مجموع از منظر اخلاق فضیلت مبنای معرفت‌شناسی، مجموعه فضائل اخلاقی و معرفتی هستند. البته مراد از معرفتی همان حکمت عملی است.

معرفت‌شناسی فضیلت؛ از باور محوری تا فاعل محوری

بعد از مقدمه ذکر شده، بحث از معرفت‌شناسی فضیلت است که سعی می‌کند آن اتفاقی که در حوزه اخلاق فضیلت افتاده را در حوزه معرفت‌شناسی انجام دهد.

حرف معرفت‌شناسان فضیلت شبیه حرفی که اخلاق فضیلتی‌ها می‌زدند، می‌باشد. آنان معتقد بودند که اخلاق با نظریه هنجاری وظیفه‌گرائی و فایده‌گرائی به‌خاطر تمرکزی که بر عمل اخلاقی دارند، باعث بیچارگی‌های اخلاقی شده‌اند. تنها راه نجات این است که ما دوباره از عمل به سراغ فاعل یا فضیلت اخلاقی برگردیم. در واقع معرفت‌شناسان فضیلت حرفشان همین است که ما در معرفت‌شناسی تحلیلی و سنتی که معرفت را به باور صادق موجه تعریف کردند با مشکلاتی مواجه هستیم. این تعریف مشکلاتی در رابطه با توجیه معرفتی به وجود آورده که گتیه^{۱۷} در مقاله «آیا معرفت باور صادق موجه است؟» ضمن مثالهای نقضش به آن اشاره کرده است. طرفداران معرفت‌شناسی فضیلت مشکل را ناشی از باور محوری معرفت‌شناسی سنتی و تحلیل دانستند و مدعی شدند که اگر ما یک بازگشتی از باور محوری به فاعل محوری داشته باشیم؛ یعنی اگر به جای تمرکز بر باورها سراغ فاعل برویم و این انتظار را داشته باشیم که اگر فاعل معرفتی به واسطه وجود فضائلی که دارد و باید داشته باشد، به کسب معرفت پردازد، در این صورت آن معرفتی که به آن دست پیدا می‌کند، یک معرفت درستی است و بسیاری از مشکلاتی که در حوزه معرفت‌شناسی وجود دارد، اتفاق نخواهد افتاد.

اولین کسی که این کار را کرد آقای ارنست سوسا^{۱۸} بود که در سال ۱۹۸۰ مقاله «هرم و کلک»^{۱۹} را نوشت. او در این مقاله اشاره کرد معرفت‌شناسی سنتی یا تحلیلی با مشکلات عدیده‌ای مواجه است. در ضمن این مقاله او به نزاع مبنایگرائی^{۲۰} و سازگارگرائی^{۲۱} اشاره کرد و مدعی شد که اگر ما معرفت را براساس فضائل معرفتی یا فضائل عقلانی

^{۱۷} Gettier, E.

^{۱۸} Sosa, E.

^{۱۹} The raft and the pyramid.

^{۲۰} Foundationalism.

^{۲۱} Coherentism

قرار دهیم، و فاعل معرفتی را مبنا قرار دهیم و فاعل معرفت را از طریق این فضائل کسب کند، بسیاری از مشکلات رفع می‌شود. پس در مجموع در معرفت‌شناسی فضیلت این فیلسوفان سعی و ادعا کردند که فضیلت معرفتی را مبنا برای معرفت‌شناسی قرار بدهند، با همان تعبیر و ادعائی که اخلاق فضیلت به دو دیدگاه داشتند.

فیلسوفان مشهوری از این دیدگاه تبعیت کردند، گرکو^{۲۲}، کد^{۲۳}، مونمارک^{۲۴}، زگزیسکی، بائر^{۲۵}، ونویگ^{۲۶} و بسیاری دیگر از این جمله هستند، در ۳۰، ۴۰ سال اخیر یعنی از ۱۹۸۰ به بعد رونق بسیار زیادی معرفت‌شناسی فضیلت پیدا کرده است و مورد توجه قرار گرفته است و کتاب‌ها و مقالات بسیار زیادی نوشته شده است. گروهی مثل سوسا، گرکو، زگزیسکی ادعا کردند که اگر ما فضائل معرفتی را مورد توجه قرار بدهیم و فاعل معرفتی براساس این فضائل به سراغ کسب معرفت برود بسیاری از مشکلاتی که اجمالاً اشاره شده، حل خواهد شد.

پس برای حل مشکلات معرفت‌شناسی سراغ این رویکرد رفتند. بعضی‌ها مثل ونویگ و دیگران اعتقاد داشتند که ما نمی‌خواهیم سراغ مشکلات معرفت‌شناسی برویم و مشکلات آن‌ها را حل کنیم، ما اگر فضائل معرفتی را داشته باشیم، موجب می‌شود وقتی بخواهیم یک رفتار پژوهشی داشته باشیم، فضایل باعث می‌شوند تا این فعالیت ما اصلاح شود. پس آن فایده‌ای که فضائل برای ما از نظر معرفتی دارد، این است که رفتارهای پژوهشی ما را اصلاح می‌کنند.

مورد سوم که اشاره شد و به نظر من خیلی مهم و جالب است، نکته‌ای است که زگزیسکی در کتاب virtues of the mind تأکید می‌کند. او مدعی است تا حالا در اخلاق فضیلت، فضیلت را محور و مبنا قرار می‌دادند، برای اینکه از طریق فضائل به یک زندگی اخلاقی یا اودایمونیا دست پیدا کنیم. پس زندگی عقلانی چه؟ اودایمونیا

^{۲۲} . Greco, J.

^{۲۳} Code, L.

^{۲۴} . Montmarquet, J.

^{۲۵} Baier

^{۲۶} Kvanvig, J. L.

عقلانی به چه معناست؟ یعنی اگر قرار باشد ما یک زندگی عقلانی و معرفتی سالم داشته باشیم، همان طور که زندگی

اخلاقی داریم، چرا به سراغ فضائل معرفتی نرویم؟

به عبارت دیگر، ایشان معتقد است که شما در مباحث اخلاقی همیشه در مورد هویت اخلاقی صحبت می کنید. هویت اخلاقی برای اینکه اصلاح و تربیت بشود، نیاز به فضائل اخلاقی دارید. چرا هویت انسان را پاره پاره کردید و به هویت اخلاقی و غیر اخلاقی تقسیم کردید. درحالی که انسان یک هویت یکپارچه بیشتر ندارد. چرا ارسطو نفس انسان را به دو بخش باخرد و بی خرد تقسیم می کند و فضائل اخلاقی را یک طرف قرار می دهد و فضائل عقلی را طرف دیگر قرار می دهد. بعد می گوید اگر بخواهیم یک زندگی سالمی داشته باشیم، باید هم دارای فضایل اخلاقی باشیم هم معرفتی. انسان یک هویت یکپارچه بیشتر ندارد. حوزه نظر و عمل را نمی توان از هم جدا کرد. هر دو اهمیت دارند. اگر قرار باشد انسان یک انسان کامل، اصلاح شده و تربیت شده باشد، نه تنها حوزه عملش با اخلاق در ارتباط هست، بلکه حوزه نظر یا معرفت شناسی که با فضائل معرفتی ارتباط دارد این هم باید اصلاح شده و تربیت شده باشد. این یک انسان کامل می شود. بنابراین، ایشان معتقد است که ما باید سراغ فضائل معرفتی برویم و سعی کنیم افرادی تربیت کنیم که از طریق این فضائل به کسب معرفت پردازند.

اما باز همانطور که در اخلاق فضیلت رویکرد واحدی وجود ندارد، در اینجا هم وجود ندارد. نظریه پردازان در حوزه معرفت شناسی تقریرهای بسیار متعددی ارائه کردند که به سه مورد اشاره می شود:

رویکرد اول؛ این تقسیم بندی بسیار مهم است که معرفت شناسی فضیلت را به مسئولیت گرایی^{۲۷} و اعتماد گرایی^{۲۸} تقسیم می کنند. بر اساس تعاریف متفاوتی که فیلسوفان از فضائل معرفتی ارائه کردند به این دو شاخه تقسیم می شوند. باید دید منظور از این فضائل عقلانی چه هستند! یعنی تعریف فضیلت عقلانی و معرفتی چیست؟

^{۲۷} . Responsibilism.

^{۲۸} . Reliabilism.

وقتی از سوسا سوال می‌کنید، او فضیلت معرفتی را به عنوان یک «قوه» مطرح می‌کند. لذا نظریه‌اش نظریه «قوه محور» گفته می‌شود. قوای قابل اعتمادی که این قوا باعث می‌شود شما معرفت را درست کسب کنید. منظور از قوا چه چیزی هستند؟ قوای حسی مثل بینائی سالم، که اگر فرد در شرایط سالم قرار بگیرد، شناختش نسبت به اشیا مثلاً کتاب، سالم و درست است. یا مثلاً فرض کنید فهم خوب و استدلال خوب که سوسا این‌ها را به عنوان فضیلت معرفتی عنوان می‌کند که اگر اینها را داشته باشیم می‌توانیم معرفت درست کسب کنیم. من فرصت ندارم وارد جزئیات نظر سوسا شوم. فقط اشاره می‌کنم او معرفت را دو سطح می‌داند؛ معرفت حیوانی و معرفت تأملی. تفاوت معرفت تأملی نسبت به حیوانی این است که فرد در این سطح دارای منظر معرفتی است یعنی علاوه بر اینکه معرفتش از طریق مجموعه‌ای از فضایل عقلی به دست آمده می‌داند چگونه و از چه طریق معرفت کسب کرده است.

این تعریف سوسا در فیلسوفان مسئولیت گرا مثل کد، زاگزبسکی و بائر دیده نمی‌شود. آنها فضائل معرفتی را قوه قابل اعتماد محسوب نمی‌کنند. مثلاً بینائی فضیلت نیست؛ پس چه چیزی فضیلت است؟ زاگزبسکی فضائل معرفتی را دقیقاً همان تعریفی می‌آورد که ارسطو از فضائل اخلاقی می‌آورد. ارسطو می‌گفت: فضائل اخلاقی یک سری ویژگی و منش‌های اخلاقی هستند که اگر این اوصاف در فرد باشد، می‌تواند فعل اخلاقی درستی انجام بدهد. ارسطو می‌گفت این ویژگی‌های حد تعادل بین افراط و تفریط هستند. زاگزبسکی هم می‌گوید این فضائل معرفتی بین افراط و تفریط قرار گرفته‌اند. لذا مصادیقی که ایشان نام می‌برد مثل شجاعت عقلی، تواضع عقلی، انصاف عقلی و ذهن باز و یک سری ویژگی‌های معرفتی است که اگر داشته باشید، می‌توانید معرفت درست را کسب کنید.

رویکرد دوم؛ براساس نقشی است که فضیلت در معرفت‌شناسی دارد دلیل شده تا به معرفت‌شناسی فضیلت روی آوردند، این باعث می‌شود دو رویکرد محافظه کارانه و خودمختارانه داشته باشیم. یعنی اگر شما بگوئید من به فضائل معرفتی روی آوردم، برای اینکه مشکلات معرفت‌شناسی سنتی یا تحلیلی را حل کنم به این رویکرد محافظه کارانه گفته می‌شود که امثال زاگزبسکی قبول دارند، سوسا هم قبول دارد، بائر هم ترکیبی قبول دارد که گرچه این دیدگاه‌ها قوی و ضعیف هم دارند.

اگر قبول کردید فضائل معرفتی هیچ ربطی به مشکلات معرفت‌شناسی سنتی ندارد، مستقل از این به من پژوهشگر کمک می‌کند که من چطور یک پژوهش سالم و صحیح را انجام بدهم، به این رویکرد خودمختارانه گفته می‌شود. رویکرد سوم؛ باز این اختلاف بین معرفت‌شناسان وجود دارد که آیا این نظریه را به عنوان یک نظریه معرفت‌شناسی مطرح کنیم یا خیر؟ زاگزبسکی به عنوان یک نظریه مطرح می‌کند و بقیه آن را قبول ندارند.

نتیجه گیری

آخرین مورد که نتیجه گیری بحث است، همان بحثی است که در مباحث اخلاق فضیلت داشتیم که فضیلت در چه حوزه‌هایی مبنا مطرح است، پاسخ این است در حوزه معرفت شناسی این سه حوزه را هم می‌توانیم مطرح کنیم. یعنی دوباره فضیلت معرفتی در واقع در حوزه معناشناختی، وجود شناختی و انگیزشی قابل طرح است. نکته آخر اینکه این سه حوزه ای که بیان شد این طور نیست که همه فیلسوفان معرفت شناسان آن را قبول داشته باشند، بلکه نقش انگیزشی را زگزیبسکی قبول دارد، سوسا قبول ندارد و الی آخر .

کلیدواژگان: اخلاق فضیلت، معرفت شناسی فضیلت، فضیلت اخلاقی، فاعل محور، عمل محور، فضیلت معرفتی.



خانه اخلاق پژوهان جوان